هوالعلیم

خود محوری و احساس دوئیت داشتن سبب خلف رجاء

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۱۹ - مجلس دهم

بیانات

حضرت آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللهُ عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

الحمدُللّه الَّذى لا اَدْعُو غَيْرَهُ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لم يَستَجِب لى دُعائى و الحَمْدُلِلّهِ الّذى لا ارجو غيرَه و لَو رَجَوْتُ غَيْرَهُ لَأخْلَفَ رَجائى.

اين دو فقره مشابه هم هستند. حمد اختصاصِ به خدائى دارد كه غير از او را من نمى‌توانم بخوانم. نمى‌خوانم در اينجا به معناى اخبار نيست به معناى عدم خواست [است.] و عدم دعوت و دعا ناشى از عدم امكان و عدم استطاعت است. استطاعتِ خواندنِ غيرِ خدا را من ندارم و اگر بخوانم غيرش را، فايده ندارد لم يَسْتَجِبْ لى اجابت نمى‌كند دعاء مرا اجابت نمى‌كند و همينطور حمد اختصاص به پروردگارى دارد كه نمى‌توانم به غير او اميدوار باشم

و بر فرض که امیدی داشته باشم، امید مرا به یأس مبدّل می‌کند لأخْلَفَ رجائی غیر از او را انجام می‌دهد.

چرا اینطور است؟ چرا افراد دیگر به داد انسان نمی‌رسند؟ چرا افراد دیگر آرزوی انسان را برآورده نمی‌کنند؟ چرا؟ چرا اگر ما غیر از خدا را بخوانیم اونها استجابت نمی‌کنند؟ چه اشکال دارد استجابت کنند؟ چه اشکال دارد انسان بیاید و دعوت یک مؤمنی را برآورده کند؟ دعوت شخص دیگری را برآورده کند؟ یا اینکه اگر شخصی امیدی در انسان بسته، آرزوئی دارد انسان یه کاری را براش انجام بدهد؟

امام سجّاد علیه السّلام به عنوان یک قضیّهٔ مستمرّه و به عنوان یک مسئلهٔ ثابت که با فعل مضارع آورده شده یعنی حکایت از استمرار می‌کند استمرار دلالت بر طبیعت قضیّه می‌کند مقتضای اوّلی در قضیّه این است. اقتضای اوّل این است.

آخه ما دو اصل داریم یه اصل ثابت داریم یه اصل متغیّر داریم یه اصل اوّلی داریم یه اصل ثانوی

داریم. می‌گویند که اصل اوّلی در روابط و مسائل اجتماعی ایثار و انفاق و گذشت و رسیدن به حاجات براساس آن استعدادات فطری که خداوند در وجود انسان قرار داده. استعدادات فطری و فطرت اقتضا می‌کند که انسان نسبت به همنوع خودش کمک کند وقتی یک کاری از دستش برمی‌آید برود انجام بدهد این جزو فطریّات است دیگه، ایثار گذشت این جزو فطریّات است، همهٔ اقوام و ملل این را می‌پذیرند و هر شخصی [اگر] [به] وجدان و فطرت خودش ـ در صورتی که آلوده نشده باشد ـ مراجعه کند این اصل اوّلی را در وجود خودش پیدا می‌کند. بعد بواسطهٔ تربیت و بواسطهٔ شرایط زمان و مکان ما می‌بینیم این اصل اوّلی جای خودش را به یه اصل ثانوی می‌دهد اون اصل ثانوی چی است؟

اون همانی است که پیغمبر اکرم می‌فرماید: **اذا رَأیْتَ اهلَ الزّمان قَد کَثُرَ فیهِمُ الفَساد فَحُسْنُ الظَّنّ اِلَیْهِم خَطَأ** به این عبارت‌ها! عین عبارت نیست مضمون این است. **و اذا رَأیْتَ اکْثَرَ اهلِ الزَّمان**

وَقَعَ فيهِمُ الثَّواب فسُوءُ الظَّنِّ فيهِم خَطأ.[1]

اگر دیدی.... یا به این عبارت: **اذا رَأيْتَ غَلَبَ الصَّلاحُ علی اهْلِ زَمانٍ»** اگر دیدی فساد بر اهل یک زمانی غلبه کرد حسن ظنّ به این‌ها غلط است یعنی به این‌ها حسن ظنّ داشته باشیم وقتی که مردم اکثر این‌ها فاسد درآمدند کلاه بردار درآمدند در معاملات غش می‌کنند برادر به برادر رحم نمی‌کند، پسر به پدر رحم نمی‌کند رفیق سر رفیق را کلاه می‌گذارد، ها؟ وقتی دیدی مردم اهل زمان اکثریّت اینطور شدند....

سابق می‌گفتند آقا طرف می‌آمد از فلان شهر، در بلاد هند، می‌آمد ایران جنس می‌خرید و پول نداشت، این می‌گفت برو هر وقت آوردی، الآن همسایه‌اش اگر بخواهد یه چک بدهد قبول نمی‌کند می‌گوید سرم کلاه می‌گذارد، حالا کی دیگه برود دنبالش بگیرد؟ حالا دیگه چه کارش بکنیم؟ و خب دیگه متأسّفانه این مسئله می‌شود گفت عامُّ البلوی شده، دیگه بله! خیلی عجیب.

---

[1] پیدا نشد

یه [وقت] مرحوم آقا نقل می‌کردند، یه شب یادم است از این شب‌های سه شنبه‌ای که در مسجد قائم ـ متأسّفانه آن موقع اصلاً نواری نبود. ضبط نبود، بعدش یادادشتی هم نمی‌شد [از] اون مطالب دیگه اصلاً چیزی الآن در دست نیست. گاه‌گاهی، بعدها، سالها که گذشت ما به فکر افتادیم خلاصه یواشکی یک نوارهایی از ایشون برداریم و خب الحمدللّه تا یه حدودی هم موفق بودیم. در بعضی از نوارها دعای افتتاح و شرح دعای ابوحمزه و بعضی از صحبت‌هایی که می‌کردند و یا بعضی از جلسات شب‌های ماه رمضان که در مشهد مشرّف شده بودند خلاصه ما یواشکی خلاصه صداشون را برمی‌داشتیم که الآن موجود است و مطالبی هم درش هست، خیلی، واقعاً بسیار مطالب.....ـ یکی از این شب‌های سه شنبه صحبت از ایثار و گذشت و فداکاری و اینها بود و اینکه اصلاً مردم عوض شده‌اند و اصلاً اون حالا و هوا دیگه رفته اون صداقت رفته اون صفا رفته. اون اعتماد رفته اون یگانگی رفته، اصلاً یه جور دیگه شده، واقعاً....!

می‌فرمودند ما یه دایی داشتیم این توی بازار،

چرم‌ساز بود کیف درست می‌کرد کفش درست می‌کرد. از این چیزها خیلی بِهِش مراجعه می‌کردند، آن موقع خب این عَمَل و این چیزها که نبود از این فتق بندها درست می‌کرد [که] با چرم و این چیزها بود، و آدم بسیار خوبی بود و شاگرد داشت و اینها همه نمازخوان، کذا، اینها. مثلاً می‌گفتند که یکی می‌آمد پیشش، هر چی می‌گفت، می‌گفت اینقدر برایم تمام شده دیگه حالا هر چی دادی طرف می‌گفت آقا این دو زار روش استفاده، می‌گفت خدا بده برکت، اون می‌گفت پنج زار استفاده، خدا بده برکت. هیچ اصلا تعین نمی‌کرد، فقط راست و حسینی‌اش را می‌گفت آقا این اینقدر برایم تمام شده اینقدر اجرت شاگرد اینقدر هم پول چرم و این، اینجوری بود، اصلاً این کارش اینطوری [بوده] می‌گفتند که بعضی‌ها می‌آمدند می‌گفت [ند] آقا ندارم سود بدهم می‌گفت خب نده. همین بردار و برو، هیچی! اصلاً سودی نمی‌گرفت این یه عدّه، یه عدّه می‌آمدند می‌گفت [ند] آقا اصلاً قیمت اصلی‌اش [هم] برایم [مقدور نیست] [می] گفت بیا.

مثلاً ۱۰ تومان درآمده، می‌گفت هشت تومان دارم می‌گفت همین هشت تومان را بده. دو تومان هم ضرر می‌کرد. می‌گفتند بعضی‌ها می‌آمدند علاوه بر اینکه هیچی نداشتند، این بهشون می‌داد بعد می‌نشست یک [مقداری] برایشون گریه هم می‌کرد این دیگه خیلی عالی بود. هم چرم را می‌داد هم پول را نمی‌گرفت هم برایش گریه هم می‌کرد. دلش می‌سوخت گریه می‌کرد، معمولاً، حالا اینها اینجوری بودند. سابق اینجوری بود.

دختر شوهر می‌دادند این می‌گفت این کنیز شما اون هم می‌گفت [این] غلام شما است خلاصه دیگر با هم... آقا چی؟ آقا یه شاخه نباتی باشد یه مکّه‌ای ببرش اگر خدا خواست. اصلاً نه اختلافی بود، نه چیزی، الآن وقتی می‌خواهند یه دختر شوهر بدهند اوه از اونجا تا اینجا فقط شرط و شروط و سال دیگه چه خواهد شد و دو سال دیگرش کجا می‌بریش؟ زمین کجا واسش می‌گذاری؟ قباله‌اش را چه می‌کنی؟ باید از خونهٔ پدر و مادرت جدا باشند و نمی‌دانم کذا باشند نمی‌دانم قول بدهی اینطور کنی، ایشون اشتغال داشته باشند در بیرون، بالا پایین. آقا

بالا می‌کنند پایین می‌کنند سفت می‌کنند قضیّه را، محکم می‌کنند که.... بابا چه خبر است دیگه؟ حالا این چیزها را ندارد.

مرحوم آقا می‌فرمودند پدر ما وقتی که می‌خواست دختر شوهر بدهد. اون داماد را صداش می‌کرد می‌گفت بیا اینجا، یه خورده باهاش حرف می‌زد می‌دید آدم بدی نیست می‌گفت ببین آقا جان، آنچه که ما از دامادمون می‌خواهیم یه جو دین و یک جو غیرت است. و السّلام، دیگر چیزی نمی‌خواهیم، یه جو دین می‌خواهیم و یه جو غیرت می‌خواهیم! ها؟ الآن از همه رقم صحبت می‌شود غیر از این دو قلم. از این دو قلم صحبت نمی‌شود.

نه از غیرت صحبت می‌شود، با زنت چطور رفتار می‌کنی؟ چطور بیرون می‌بری؟ چطور می‌آوری؟ آیا سر سفره‌ی نامحرم زنت را می‌نشانی. افراد غریبه بیایند در منزل به زنت سلام کنند اون جواب بده. خانم تشریف می‌برند در کنار آیینه، یک ماه تمرین می‌کنند چطور با مردها برخورد کنند چطور سلام کنند فلان کنند اگر این کار را نکنند

بهشون اُمُّل می‌گویند بهشون متحجرّ می‌گویند! امروز این است. اینها چی است؟ اینها مسائل امروز و امّا دین! الفاتحه مع الصّلواة دین کجا؟ این از غیرت و اون هم از [دین]. سابق اینطور نبود. و خب الآن تغییر کرده دیگر.

از اون اوّل که الان می‌خواهند دختر شوهر بدهند الحمدللّه در این حکومت اسلامی آمدند یه شرایطی را هم جزو قباله‌ها اضافه کردند. اگر شش ماه نبودید زن حق طلاق دارد! اگر نمی‌دانم معتاد شدید زن حق طلاق دارد. از اوّل.... آقا هنوز بسم اللّه نگفته طلاق را می‌کشند وسط. عجب احمق‌هایی هستند اینها. این که نشد کار آقا! شما می‌خواهید این دو تا با هم ازدواج کنند از اوّل مسألهٔ طلاق را می‌آورید جلو؟ خب این چه ازدواجی است؟

یعنی از اون اوّل، این تیر را گذاشته تو کمان راست بروی شلیک می‌کنم چپ بروی برایت می‌اندازم. این ازدواج است. آخر مگر پیغمبر زبانش بریده بود درآید بگوید که آقا طلاق دست زن است؟ مگر ائمّه زبان نداشتند بگویند طلاق بدست زن است؟ از اوّل.... چرا از اوّل گفتند طلاق بدست مرد

است؟ شما فهمتان بالاتر از اونها است؟ خب اینها هم می‌توانستند بگویند آقا این زن می‌تواند شرط کند فلان بکند. چیز بکند. چرا نکردند؟ چون از اوّل نخواستند اسم طلاق اصلاً بیاید توی عقد. از اوّل نخواستند این مسئله مطرح بشود. و این مسئله اینطور نیستِش که همینطوری ندیده و اینها بخواهد بماند.

امسال که ما در لبنان بودیم. خیلی روزها بود که مخدّرات می‌آمدند و سئوالات مطرح می‌کردند. حدود تقریباً ۴۰، ۳۰ نفر بودند، هفته‌ای ۲، ۳ روز، خب با اونها جلسه‌ی سئوال و جواب و اینها بود. و اغلب روزها مسائلی که طبعاً با خانم‌ها داشتیم در حول و حوش این مسائل حقوقی خانوادگی بود دیگر. اشکالاتی که می‌شد در دنیا، مسائلی که مطرح است. شُبَهاتی که در این خصوص مطرح است. ما یه روز راجع به مَهرُالسُّنَّة وقتی که صحبت کردیم خیلی از اونها خلاصه برآشفتند، که آقا همین مَهرُالسُّنه است که فوری مرد طلاق می‌دهد. چشمش به یک زن دیگر می‌افتد این را ول می‌کند می‌گه خب

مهرش کم است. رهاش می‌کنیم و می‌رویم یکی دیگه را می‌گیریم و.... خب البته تا حدودی هم راست می‌گفتند دیگه. البته خب اینها جواب دارد. و حالا من اینها.....

گفتم ببینید ما احکام اسلام را نمی‌توانیم از یک بُعد و [از] یک دریچهٔ مخصوص نگاه کنیم و سایر ابعاد را در نظر نگیریم. اسلام که می‌گوید دخترت را به مَهرالسُّنه در بیاور برای کس دیگر، این چی است؟ این عبارت است از بناء زندگی بر یک شرائط اسلامی. مثلاً شما می‌دانید که اگر دخترتون را بدهید به این شخص، این دو سال دیگر طلاق می‌دهد هیچ وقت دخترتون را می‌دهید؟ نمی‌دهید، اگر بدهید دیوانه هستید. به شما می‌گویند دیوانه که شما دخترتون را بدهید به یک جوانی که یقین دارید دو سال دیگر طلاق می‌دهد خب شما دیوانه‌اید. یا اگر بخواهید به این بدهید به مَهْرُالسُّنه نمی‌دهید، درست است؟ چقدر مَهْرش می‌کنید؟ آقا ۳۰ میلیون ـ ٤٠ میلیون، بکن دو ساله. چون توازُنْ باید در عِوَض و مُعَوّض وجود داشته باشد.

مَهرُالسُّنه برای چه طیفی آمد؟ مهرالسُّنه آمده

برای اینکه یه طرف قضیّه، امیرالمؤمنین است یه طرف قضیّه، حضرت فاطمهٔ زهرا سلام اللّه علیها، این است. و کی؟ و کسانی که می‌خواهند بر این اساس سیر کنند و براساس منهاج امیرالمؤمنین و حضرت زهرا حرکت کنند. مال اینها هم هست. لذا پیغمبر فرمودند جبرئیل بر من نازل شد و گفت مَهر دخترت را مهرالسّنه قرار بده تا اینکه امّت به تو تأسّی کنند و مهر را کم قرار بدهند. یعنی چی؟ یعنی تأسّی از مرام امیرالمؤمنین و مرام حضرت زهرا. در این شرائط. خب حالا اگر یک دامادی آمد [و خواست] از این قضیّه سوء استفاده کند اسلام جلوش را می‌گیرد. لا ضَرَرَ و لا ضِرار در اینجا داریم، شما می‌خواهید چون حالا مَهْر زنت مهرالسّنه است تو سرش بزنید؟ نه، می‌خواهید تو سرش بزنی بزن! می‌خواهی طلاقش بدی بده! ولی باید یه مهری بِهِش بپردازی که ضرری متوجّه زن نشود. اینطور نیست قضیّه. ببینید اینها مسائلی است که تا حالا اصلاً مطرح نشده.

یا اینکه فرض کنید که من باب مثال این یک

قضیّه‌ای که حالا خدمتتون عرض می‌کنم، که اینها را می‌گویند شروط ضمنی در تبادل عِوَضْ و مُعَوَّض. عِوَضِیْن، جزو شروط ضمنی اینها هست. وقتی که یک دختر می‌خواهد با یک جوان ازدواج کند آیا به نیّت دوامِ زندگی ازدواج میکند یا به نیت دیگه؟ اگر داماد آمد از این تخلّف کند از این شرط ضمنی، به مقتضای تخلّف از این شرط ضمنی، ضمان بَرِشْ بار می‌شود و حاکم شرع اگر تشخیص بدهد در این افتراق، تقصیر مرد است [باید او را] مجرم [قلمداد کند] و حقّ زن را از او بگیرد خیال نکند که مَهرُالسّنّه است پدرش را هم درمی‌اورند این وظیفهٔ کی است دیگه؟ وظیفهٔ حکومت اسلام است. وظیفهٔ دادگاه است.

یا اینکه فرض کنید یک دختری به عقد متعهٔ یه شخصی درمی‌آید فرض کنید که پنجاه ساله، اینی که الآن در میاد پنجاه ساله و اون هم برای این مهرالسّنّه قرار می‌دهد خُب این پنجاه ساله یعنی چه؟ یعنی دوام، نه پنجاه ساله یعنی فردا ولش کن بره، البتّه در عقد متعه حق فسخ با مرد است، بعد فردا می‌گوید من این پنجاه سال رو بِهِت بخشیدم، ولی در اینجا

این شرط ضمن عقد که شرط ضمنی هست در اینجا می‌آید خودش رو مطرح می‌کند می‌گوید من که اومدم با تو پنجاه ساله متعه بشوم به این منوال نیامدم که فردا تو منو طلاق بدی ببخشی و بگویی آقا خوش آمدی و اِلاّ غلط می‌کردم می‌آمدم بیام اینجا، من بلند بشوم بیایم پنجاه سال به متعهٔ تو دربیایم و بعد هم مهرالسّنه و بعد هم فردا بگویی خوش آمدی؟ با دختر تو کسی یه همچین کاری رو می‌کند؟ اگه خودت دختر داشته باشی اینطوری می‌دهی؟ نه، مگه من عقلم را از دست دادم؟ من براساس یه شرط ضمنی که تو منو پنجاه سال نگهداری آمدم خودم را در اختیار تو گذاشتم و الا اگر سال دیگه می‌خواهی بری صد سال نمی‌آمدم اصلاً از این محلّه هم رد نمی‌شدم که حالا بخواهد یک سال برود.

پس این شرط ضمنی اقتضا می‌کند که زوج براساس این شرط ضمنی، حقوق این ضمنی رو ایفا کند اگر آمد تخلّف کرد اون دیگه مهرالسّنه نمی‌تواند بگیرد، باید بیست میلیون بگیرد نه اینکه مهرالسّنه، تو اومدی به من نامردی کردی تو اومدی به من خلاف

کردی یا اینکه نه! صحبت نامردی و خلاف و این حرف‌ها نیست صحبت این است که شرایط دیگه اقتضاء نمی‌کند خب در بعضی موارد دیگه خب نمی‌شود دیگه، حالا ما بحث اینو نمی‌کنیم که حالا نامردی هست نیست این حرف‌ها؟ نه! فرض کنید که مرد دیگه نمی‌تواند با این زندگی بکند، موانعی برایش دارد نمی‌تواند، خب بسیار خب، نمی‌تواند ولی تاوان ضرر را هم باید بپردازد اینجا دیگه نمی‌شود گفتش که آقا از اوّل خودت اقدام کردی برای عقد متعه و خودت این اختیار فسخ را از اوّل به شوهرت دادی! نه! اینو نمی‌شود گفت، متوجّه شدید رفقا که از نقطهٔ نظر فقهی این قضیّه چقدر دقیق است؟ دیگه حالا نمی‌شود همینطور سرسری گفتش که آقا این خب از اوّل به متعه بوده و در متعه حقوق فلان است و نمی‌دونم اون اختیار فسخ با او هست و فلان هست و از این حرف‌ها! نه! اینطور نیست.

ما در لبنان که بودیم مسائل را اینطوری مطرح کردیم برای اونها گفتم که این برای این است وانگهی پیغمبر که می‌فرمایند مهرُالسّنه نمی‌گویند که

مَهرالسّنه واجب است مَهرالسّنه به عنوان یک وسیله برای سُنّت، در صورتی که شرائط بر طبق اساس اسلام باشد در اونجا مطرح است امّا اگر قرار باشد نفس همین شرط به عِنوان یک حربه و آلت، مورد سوء استفاده قرار بگیرد صد سال پیغمبر نمی‌گوید مهرالسّنه، می‌گوید مهرش را صد برابر بکن هزار تا وسائل براش بگذار چرا؟ بخاطر اینکه از سنّت سوء استفاده نشود، امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودند یک دفعه یه مردی رو آوردند یه مردی گردن کلفتی آمده بود زده بود یکی رو داغون کرده بود، آمدند پیش [امیرالمؤمنین علیه السلام،]، یا امیرالمؤمنین این من را فلان کرده. بعد حضرت گفتند که چکار کردی؟ گفت بله دلم خواست زدم، یه مرد چیزی بود جزوِ همین صاحب فلان و قبیله و عشیره و این چیزها! حضرت رو کردند به اون شخص، گفتند که می‌توانی قصاص کنی و می‌توانی ببخشی، او دیگه حالا ترسید یا دیگه هر چی بود گفتش که یا امیر بخشیدم. این سنّت اسلامی این صفت حسنه خُذِ الْعَفو و أمُرِ بِالمَعْرُوفِ وَ اَعْرِضْ عن... عفوْ عفو

است. اونم دید که عجب! دیگه پیروز است و مظفّر از این دادگاه بیرون آمده گفتش که دیدی نتوانستی؟ دیدی! حضرت گفتند بیا بیا بیا جلو، بیا جلو! چی گفتی؟ گذاشتند یکی تو گوشش یکی هم اینور یکی اونور همچین چپش کردند روی زمین، گفتند حالا بلند شو برو، گفتن این عفو در صورتی هست که موجب سوء استفاده تو نباشد این از حقّش گذشت ولی من به عِنوان حاکم مسلمین از حقّم نمی‌گذرم در صورتی این عفو برای تو کارساز است که تو را مُتِجَرِّی نکند امّا اگه همین صفت حسنه موجب چی بشود؟ تجرّی، اونجا اسلام می‌گوید نه!

این همه ما داریم راجع به اینکه **و لَکُم فِی القِصاصِ حیاةٌ یا أُولِی اَلالبابِ لعَلَّکُم تتَّقُون ....و إن تَعفوا و تَصفَحوا و تَغفروا فإنَّ الله غَفور رَحیم**[1] اگر شخصی بزند کسی را بکشد فلان بکند دستی را فلان بکند می‌توانید قصاص بکنید حیات جامعه، زندگی جامعه، رشد، نشاط ترّقی، صعود همه اینها مربوط به قصاص هست و امّا اگر عفو کنید چی است؟ بهتر است **و اِنْ تَعْفُوا فَهُو خیرٌ لَکُم**

---

[1] سوره بقره، آیه ۱۷۹. سوره تغابن آیه ۱٤

حالا اگر یه وقتی همین عفو سوء استفادهٔ اون شخص می‌شود طرف می‌رود یکی دیگه را می‌کشد حالا که عفو می‌کنند دیگه پس ما مشغول بشویم ترتیبِ یکی رو دادیم و حالا هم ما رو عفو کردند حالا می‌رویم یکی دیگر را هم می‌کشیم خب عفومون می‌کنند دیگه، نه آقا جان! همچین دارش میزنند.....

مثل ابن مُلْجَم دیگه قضیّهٔ ابن ملجم خیلی عجیب بود! امیرالمؤمنین به امام حسن وصیّت کرد او را ببخش اگر ببخشی این اُولی است این فلان است، من اگر من زنده بودم قطعاً اینو می‌بخشم، اگر نه! شما فقط حق دارید یک ضربت به من زد یه ضربت هم بهش بزنید دیگه مُثْله‌اش نکنید چکار نکنید آتیشش نزنید اگر عفو کنید برای شما بهتر است امّا امام حسن علیه السّلام اصلاً چرا عفو نکرد؟ چون اگر عفو میکرد در اون شرایط، این ضَعْفِ برای امام حسن بود ضعف به حساب می‌آمد میگفتند که این حاکم مسلمین با توجّه به اینا، نتوانست دشمن پدرش را چکار بکند؟ قصاص بکند لذا حضرت بخاطر این قضیّه ابن ملجم را چکار کرد؟ اعدامش

کرد.

مهرالسّنّه هم همینطور است مهرالسّنّه بعنوان یک ارزش والا جزو مسائل و حقوق اسلامی در زندگی خانوادگی مطرح است این خب بحثش دامنه دار است منتهی من خواستم فقط نسبت به این قضیّه اشاره کنم تا اینکه موارد مشخص باشد و انسان در هر موردی نمی‌تواند یه حکم خاصّی را نسبت به همهٔ جریانات سرایت بدهد.

بعد حضرت می‌فرماید که در این زمان که فساد غلبه می‌کند، در این زمان حسن ظّن به مردم اشتباه است و این یه مطلب عقلائی است شما نگاه بکنید به عقلاء، به ارتباطات نگاه بکنید، به رفت و آمدها نگاه بکنید، در مجامع نگاه بکنید ببینید که همین کار را می‌کنند یه جامعه‌ای که همهٔ اونها کلاهبردارند نود درصد اونها کلاهبردارند شما همینطور متاع را به اون شخص [می] دهید و بروید منزلتون؟ نه! از او وثیقه می‌گیرید ضِمان می‌گیرید اگر شخص نخواست پول بده، در هر صورت شرایطی که [هست]، و اگر زمانه زمانه‌ای شد که صلاح بر اهل زمان غلبه کرد اگر اینطور شد سوء ظنّ به مردم اینجا غلط است یعنی

انسان بنای ارتباطش را بر سوء ظن بگذارد. چرا؟ چون نفس همین سوء ظن موجب تخیّل و تفکّر و پیامدهای خلاف می‌شود. طرف می‌گوید این به من حسن ظنّ نداشت می‌رود با اونم یه معامله می‌کند با اونم یه معامله می‌کند آن صفایی که حاکم بر افکار جامعه است بواسطهٔ سوء ظنّ چی می‌شود؟ خدشه پیدا می‌کند تَلَنْگُور می‌خورد.

لذا اگر انسان در یک محیطی هست که احساس می‌کند در اون محیط حسن ظنّ نسبت به افراد جریان دارد نباید برود اون محیط را خراب کند نباید برود به اونها بگوید احمق ها چرا اینطور هستید؟ چرا اونطور هستید؟ فردا اینطور میشود به فکر باشید الآن که با این رفیقت داری حرف میزنی، نه! باید برود تأیید کند باید برود این حسن ظنّ را تقویت کند هی نباید برود خراب کند هی نباید برود نقاط ضعف را بزرگ کند بعد تشدید کند باید اون حسن ظنّ را چکار کند؟ چون حسن ظنّ یک ارزش است خلاف که نیست که بخواهد خرابش بکند انسان دنبال یه محیطی می‌گردد که حسن ظنّ در آنجا حاکم باشد

حالا که یه همچین محیطی هست بیاید خرابش کند؟ این خیلی جای تعجّب هست و جای تأمّل است دیگه.

انسان وقتی که یک محیط صمیمی و رفیقانه و صادقانه‌ای را که پیدا میکند نباید بیاید زیر آبش را بزند، باید هی بیاید تقویت کند هی بیاید تأیید کند هی بیاید اون مواردی که حتّی ممکن است.....، نه اینکه آقا این طرف یک حرف درست زده او بیاید عوضی نقل کند اِاِاِ! این حالا یه حرفی زده اون بیاید یه برداشتی....! خب آقا این برداشت دو جور است.

من یه وقتی دیدم که یک شخصی ـ یک آخوندی ـ دارد بالای منبر در مسجد قائم به آقا طعنه می [زند]ـ در زمان حیاتشون ـ وقتی که مرحوم آقا این کتاب وظیفهٔ فرد مسلمان در حکومت اسلام را چند تا سخنرانیش را کرده بودند و بعد به این نحوی که می‌بینید به رشتهٔ تحریر درآمد خب ایشون در اینجا گفتند که ما به آقای خمینی اینطور گفتیم این آقا رفته بود بالا می گفت یک عارف من من نمی گوید ـ حالا منظورش ایشون بود ـ من نمی گوید من من من! البتّه حضرت امام بعضی از اوقات من

می‌گفتند و آن هم به صلاح بود! اونم به....!، ولی یک عارف هیچوقت من نمی گوید، آقا این آقای مطهّری نامه برای آقای خمینی دارد بروید تماشا کنید در اونجا می گوید من به ایشون اینو گفتم خب این که اشکال ندارد یعنی من این حرف را زدم، بگم ما به ایشون این حرف را گفتیم؟ خب دیگه من گفتم دیگه، بگوید دست جمعی، هزار، چی، چه، برداشته نامه داده؟ خب حالا کسی هم نمی‌گوید آقای مطّهری در اینجا آمده اظهار منیّت کرده اظهار....، نه بابا بندهٔ خدا آمده یه نامه نوشته و گفته ما به ایشون....، خب ایشان هم....

پس ببینید این عبارتی که من به آقای خمینی این حرف را زدم دو جور می شود برداشت کرد یکی اینکه از روی اَنانیّت و منیّت و تَفَرْعُنْ و اقتدار و محورّیت دارد با یه شخصی صحبت می کند این جای اعتراض هست این یه طرف معادله و امّا طرف دیگر معادله چی است؟ نه، خواسته مطلب را به نحوی عادی بیان کند، بگوید ما برای آقای خمینی نامه نوشتیم و بهشون اینو گفتیم، تذّکر دادیم. حالا

چرا شما همیشه باید این طرف معادله را بگیرید؟ این چه مرضی است؟ این چه دردی است؟ اینجا نکته است خب بالأخره این معادله دو طرف دارد. یه طرفش خب....

اینجاست که روایت داریم آقا تا جایی که می‌توانی حمل به صحّت کن تا جایی که می شود حمل به صحّت کن، دوستان و رفقای ما از همان دو ماه و سه ماه بعد از فوت مرحوم آقا به من اعتراض داشتند آقا تو چرا اینطور می کنی؟ چرا اونطور می کنی؟ چرا این حرف را؟ چرا؟ ها؟ و من دو سال حمل به صحّت کردم هی گفتم که ان شاءاللّه....، ان شاءاللّه گربه است، سینه‌اش درد گرفته، ان شاء الله گربه است ان شاءالله گربه است ان‌شاءالله گربه است سینه‌اش درد می‌کند حالا اینطوری صداش درمی‌آید، ولی بعد دیدیم بابا نیست، سینه‌اش هم درد نمی‌کند، صحیح، سالم، بعد به این مسئله....، یعنی من می‌خواستم تا جایی که ممکن است از بقایای آن شخصیّت عظیم و آن مکان رفیع و آن مرتبهٔ علیایی که مرحوم آقا وجود داشتند از اون بقایایی که مانده، من استفاده کنم ولی دیدم نه! اصلاً انگار می‌خواهند

آقا این ارّه را بگذارند آقا این را ارّه کنند! اصلاً می‌خواهند دو تیکه کند اصلاً بنابر این است هی اینطرف شنیدیم هی اونطرف شنیدیم هی این مسئله، اون مسئله، این طور هی گفتیم که ان‌شاءاللّه فلان است. مقصود اینطور است. دیدیم نه! اصلاً بنابر این است وقتی که بنا...، خب دیگه آدم خودشو که نمی‌تواند گول بزند وقتی نمی‌تواند گول بزند دیگه خب نمی‌تواند، دیگر شما را به خیر و ما را به سلامت! دیگه چکار کنیم؟

این دأب دأب مردم است وقتی که صلاح غلبه کرد انسان باید چکار بکند؟ انسان سوءظنّ دیگه نباید داشته باشد، حالا! مردم اینطورند چرا مردم اینطورند؟ چرا؟ آخر مردم از کمک به هم و کمک به خلق چه بدی‌ای می‌بینند؟ اگر مطالب شب‌های گذشته مدّ نظر باشد این دو فقرهٔ مبارکه و شریفه هم معنای خودش را چکار می‌کند؟ نشان می‌دهد و اون اینکه این عدم استجابت دعا و عدم برآوردن رجاء و خُلف رجاء این به چی برمی‌گردد؟ به خود محوری انسان برمی‌گردد به احساس دوئیّت بین خود و بین

دیگران برمی‌گردد چون بین خود و بین دیگران احساس دوئیّت می‌کند می‌گوید چی؟ خرجش را از دیگران جدا می‌کند چون بین منافع خود و منافع دیگران احساس دوئیّت و جدایی می‌کند تا جایی با فرد وجود دارد که با منافعش تضادّ پیدا نکند تصادم پیدا نکند همین که می‌خواهد تصادم پیدا بکند دیگه چی؟ او را مدّ نظر قرار نمی‌دهد **«لَأَخْلَفَ رَجایی»** خلف می‌کند من بهش امید دارم خلف می‌کند چرا؟ چون جدا می‌بیند امّا خدا چطور؟ خدا که جدا نمی‌بیند خدا که جدا نمی‌بیند ولیّ خدا که جدا نمی‌بیند ولیّ خدا همونطور به این فرد نگاه می‌کند که دارد به بچّه‌اش نگاه می‌کند هیچ فرق نمی‌کند.

اگر یه کسی بخواهد که برود پیش ولیّ خدا، ولیّ خدا دختر داشته باشد اصلاً براش مطرح نیست که مسئله‌ای غیر از صلاح خود این شخص را به نظر بیاورد. اصلاً، هیچ برایش مسئله [ای نیست] و اگر بخواهد یه دختری را برای پسرش بگیرید نگاه می‌کند ببیند صلاح پسرش چی است؟ و صلاح اون چی است؟ نمی‌گوید زودتر بروم اون را برای پسرم بگیرم کس دیگه نرود بگیرد این کار را نمی‌کند

نمی‌گوید این منزل را زودتر بخرم که کسی نیاید بخرد، نمی‌گوید این پرتقال را زودتر بروم از این دکان بگیرم که کسی نیاید این را بگیرد.

و در اینجا یکی از چیزهایی که ما می‌بینیم در خیلی از جاها [هست] خب در اینجا که نیست اینطور، اصلاً این قضیّه در من از کوچکی بود که چرا باید اینطور باشد؟ فرض کنید که ظرف میوه را شما بر می‌دارید می‌آورید می‌گردانید، آقا ما زمان آقای حدّاد می‌دیدیم فلان شیخ نشسته بغل اونجا، یارو یه ظرف لیمو شرین آورده بود، آقا این اینقدر این را بالا کرد پائین کرد اینو دست زد اونو دست زد اونو اینو این، یه دقیقه اینو وایسانده بود تا یه دانه از توی این سوا کرد، گذاشت جلوش تو که داری اینکار را می‌کنی می‌دونی یعنی چی؟ یعنی خوبه را من بخورم این نخوره، معنایش این است دیگه! من از اون بچّگی از این کار بدم می‌آمد آقا ظرف میوه است شانْسِتْ است دیگه، هر چی جلوی تو است همون را بردار بگذار اینجا، اینی که من اونو از اونجا بردارم یعنی چه؟ یعنی بغل دستی من اینو بردارد هان؟ این

التزامش است دیگه؟ دلالت التزام است دلالت التزام یعنی این، یعنی اینو من بردارم، یکی بزرگش را، خلاصه عامّه پسندش، اینها را بردارم که اون برندارد این صفت صفت زشت است صفت قبیح است یک برادر نسبت به برادر دیگرش این کار را انجام نمی‌دهد، بلکه اگر هست می‌آید اونو از اونطرف بر می‌دارد و این خوبِه رو می‌گذارد برای کی؟ برای او یا حدّاقل از همون جلو دیگه، حالا هر چی بود دیگه، قسمتش هر چی بود، یکی جلوش است بردار بگذارد.

یا یکی از این چیزهایی که از اوّل من بد می‌دانستم و الآن هم بد می‌دانم و رفقا هم اینورا دیگه انجام بدهند این است که سر سفره وقتی که خب هست می‌نشینند افراد متفاوتند می‌نشینند کوچک هست بزرگ هست، بچّه، اوّل می‌آورند جلوی آدم بزرگ می‌گذارند آقا اوّل باید جلوی بچّه گذاشت روی چه حسابی شما اوّل باید جلوی بنده بیاید بگذارید؟ آخه روی چه حسابی؟ بعضی‌ها می‌گویند خوب بفهمد بچّه که احترام بزرگ این است، نه آقا جون نمی‌خواهد بگذارید این بفهمد. الآن این حال

انتظاری که این بچّهٔ پنج ساله دارد این هزار برابر گناهش بیشتر از اون ثوابی است که می‌خواهی تو گیرش بیاوری ـ اون اکرام بزرگ و احترام به شخص عالم رو بخواهی بهش یاد بدهی ـ نه، در سر سفره چیزی رو که می‌خواهید بگذارید، غذایی را که می‌خواهید تقسیم کنید یا میوه‌ای را که می‌خواهید.... اوّل بروید به بچّه بدهید بعد آن وقت بیایید شروع کنید به ردیف آمدن و بعد چکار کردن و وانگهی اوّل جلوی بزرگتر و کوچکتر و این حرف‌ها یعنی چی؟ آقا از همون سر [سفره] شروع کنید بدهید دیگه، خب این حرف‌ها را آخه ما تا کی باید بزنیم و کسی هم گوش ندهد؟ من جدّی می‌گویم این مطالب را. از همونجایی که از آشپزخانه غذا می‌آید از همونی که اونجا نشسته شروع کنید بیاید.

آقا پیغمبر اینطوری بود ائمّه اینطوری بودند چرا ما نباشیم؟ آخر ما چِمُونِه که نمی‌خواهیم زیر بار دستورات اسلام برویم؟ چرا نباید برویم؟ این دستورات را برای کِیْ می‌خواهیم بگذاریم؟ خب اینا

همش چی است؟ همهٔ اینها غلط است. این صحیح نیست. همه مؤمن همه برادر همه مثل همدیگر آخه از همون اوّل.....، اینها مبانی سلوک است مبانی طریق است مبانی راه است همه [ی این] مسائل موجب الفت است.

آقا یکی می‌آید همه برخیزند همه بنشینند همه فلان کنند دست به سینه، چپ برو راست بیا آقا این فرعونیّت است این اسلام نیست این نمرودیّت است درآوردید شما، تو اسلام نیست آقا! اسلام اونی است که پیغمبر می‌نشست کسی هم وارد می‌شد تشخیص نمی‌داد پیغمبر کجا نشسته این اسلام است. اونم بلد بود برود مبل بگذارد و یک پایش را دراز کند و یک شَمَل سفید هم بندازند رو پایش و یک عرقچین هم بگذارد روی سرش، امّا نه! اینکار را نمی‌کرد چرا؟ چون پیغمبر بود چون او رسول اللّه بود این کار را نمی‌کرد ولی ما انجام می‌دهیم افتخار هم می‌کنیم عظمت اسلام است اینها همش بخاطر عظمت اسلام است، دیگه تغییر کرده دیگه، معیارها همه عوض شده.

این ولیّ خدا این است ولیّ خدا اونی است که

وقتی که بخواهی بروی پیشش هیچ چیزی را مدّ نظر قرار نمی‌دهد جز صلاح! والسّلام. مگر آقا بیخود نوشتند توی کتاب‌هایشون؟ آقا وقتی که می‌خواهی سراغ یه کسی برو [ی] برو امتحانش کن نه اینکه بیخود..... او برای چی گفتند؟ یعنی چی؟ یعنی آقا ممکن است شخص یک ماه دو ماه یک سال جلوی شما جوری برنامه پیاده بکند که شما فقط یک مجسّمهٔ طهارت و تقوی از این بیابید چرا؟ چون فقط در مجلس پلو و مجلس روضه ایشون را زیارت می‌کنید امّا در سفر و حضر که نیستید، در داخل منزل که نیستید، در کوچه و بازار که نیستید، در ارتباط با افرادش که نیستید، در محاکماتش بین افراد که نیستید، اینها که میزان نیست.

امام سجّاد علیه السّلام چی می‌فرمایند؟ می‌فرماید نگاه نکنید به بیا و برو و ریش و حنای مردم، روایت عجیبی است بروید مطالعه کنید در بحار، در احوالات حضرت سجّاد، یه نامه‌ای دارد به محمّد بن مسلم زُهَرِی یا زُهْرِی و یک نامه‌ای دارد به افراد دیگر، روایتی که دارد **«لا تَنْظُرُوا اِلی**

شخصٍ» «لاتَنْظُروا بَلْ اخْتَبِروُا»[1] فلان کنید چکار کنید اینها مالِ چی است؟ بخاطر اینکه شخص با وهلهٔ اوّل خودش را نشون نمی‌دهد.

خب بنده الآن آمدم در اینجا نشستم، شما از من چی می‌بینید؟ یه عمّامّه و یک محاسن و عبای خیلی مرتّب و فلان و این حرف‌ها، حالا می‌دانید که در من چی می‌گذرد؟ خب شما مَنُو شناختید؟ بسیار هم می‌آیم خوب صحبت می‌کنم خیلی هم براتون مطلب بیان می‌کنم ولی این فایده ندارد شما که می‌خواهید سرّتون را به من بسپارید دینتون را می‌خواهید به من بسپارید ناموستون را می‌خواهید به من بسپارید با همین یه جلسه صحبت می‌آیید این کار را بکنید اگر این کار را بکنید دیوانه هستید. نه! چکار باید بکنید؟ به آن مقداری بدهید که به آن مقدار ستانده‌اید به آن مقداری مایه باید بگذارید که به آن مقدار برداشت کرده‌اید به آن مقداری باید در طبق بگذارید که به آن مقدار چکار کردید؟ دریافتید، نه بیشتر. همه می‌گویند آقا برای اینکه شما بخواهید به موقعیّت

---

[1] تحف العقول، ص ٢٧٤؛ بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ١٣١.

یکی پی ببرید باید چکار کنید؟ امتحانش کنید بالا و پائینش کنید در سفر و حضر باهاش باشید هزارتا اختبار و فلان و این حرف‌ها بکنید تازه اگره بفهمید تازه اگره بفهمید اینقدر آقا این نفس تو در تو است! اینقدر..... مگه می‌شود؟ آقا مگه می‌شود؟

حالا شنیدم بعضی‌ها می‌گویند که آقا **«لا تَسْئَلُوا عن اشیاء اِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ»**[1] سئوال نکنید از بعضی چیزهایی که براتیان روشن بشود ناراحت می‌شوید، این آیه مربوط به اینجاست؟ عجبا! شما یک دختر می‌خواهید شوهر بدهید تا یک ماه داماد را بالا و پائینش می‌کنید اونجا نمی‌گوئید **«لا تَسْئَلُوا عَنْ اَشیاء اِنْ تُبْدَلَکُم تَسُؤْکُم»** هان؟ چرا آنجا نمی‌گویی؟ یعنی اینقدر سلوک بی‌معنا شده؟ این قدر سیر الی اللّه بی‌معنا شده؟ این قدر چیز شده؟ آیه مربوط به این است؟

پس اینهایی که این همه توی کتابهاشون نوشتند همینطور به کسی سر نمی‌شود سپرد باید امتحانش کرد چی است؟ برای چی نوشتند؟ بروید به اونها یاد

---

[1] سوره المائدة، آیه ۱۰۱

بدهید آقا! اشتباه کردید! نخیر! **لا تَسْئَلُوا عَنْ اَشْیاء** امتحان نباید [کرد] چون در امتحان بعضی چیزها بالأخره روشن می‌شود دیگه، امتحان روشن می‌کند، سئوال روشن می‌کند بالاخره یه مسائلی رو می‌شود، خب بیخود نوشتند.

بابای ما آمد گفت مبانی این است، درست، محکم، بیخود با شعار جلو نرو بیخود با مسائل مجازی سر و کار نداشته باش، ایشون می‌گفت من مدّت‌ها که با آقای حدّاد بودم تازه باهاش وَرْ می‌رفتم حدّاد! اُه اُه اُه اُهْ می‌دانید یعنی چه؟ بیخود که آسیّد محمّد حسین نشد باباجان، بیخود که این کوه عظمت درست نشد، بچّه طلبه که نبود باباجان، ختم همهٔ آخوندهای قم و نجف و نمی‌دونم فلان بود دیگه، این آمد در قبال آقای حدّاد جوری شد که یک دهم اون در قبال علّامه طباطبایی نبود، من بودم می‌دیدم که ایشون تعبیری که از علّامهٔ طباطبایی می‌آورد با آقای حدّاد چه جوره، اینو من بودم، من پسرش بودم می‌دیدم.

علّامه طباطبایی اون مجد، اون عظمت، اون رفعت واقعاً مجلسش، اصلاً مجلس نور، مجلسش

مجلس روح، آقا این حرف عادی می‌زد این مرد حکمت بود حرف عادی، سلام علیکم حالتون چطور است. اصلاً حکمت، اصلاً خرد مطلق بود حکمت مطلق بود. هیچ مجلسی نبود که کسی بنشیند پیش علّامه و نگوید من برداشتی نکردم اصلاً وجودش یک همچین وجودی بود دیگه و آقا با چه عظمتی از علاّمه یاد می‌کرد، واقعاً با چه عظمتی، اصلاً خودش را فدای علّامه می‌کرد فدوی علّامه، ولی در مورد آقای حدّاد اصلاً قابل مقایسه نبود این یعنی چی؟ یعنی آقا هر شخصی در رتبهٔ خودش، علّامه درست است، آقا می‌فرمود علّامه اسمش را ملائکه بی وضو نمی‌برند تعبیر آقا این بود که علّامه را ملائکه بی‌وضو اسم نمی‌بردند شما بیاید یه مُویش را الآن پیدا کنید یه مویِ علّامه را پیدا کنید من میروم سر تا پای اون شخص رو می‌بوسم، غرق در... واقعاً مجسّمهٔ تقوی، طهارت مطلق ولی این درست بجای خود، علّامه چیز....

من در این مقاله‌ای که نوشتم حالا رفقا خواستند مطالعه کنند اشکالی ندارد. یه قضیّه این تو نقل کردم

گفتم ببین آقا! برداشت آقا نسبت به امام و برداشت علّامه نسبت به امام. در یکی از سفرهایی که ما مشهد مشرّف شده بودیم، من مُعَمَّم نبودم حدود نوزده سالم بود هیجده سالم بود این حدودا بود، ماه تابستان یک ماه با مرحوم آقا می‌رفتیم برای زیارت علی بن موسی الرّضا عتبه بوسی اون حضرت می‌رفتیم مشهد. یکسال رفتیم اونجا مرحوم علّامه طباطبایی سه ماهِ تابستان می‌آمدند و هر روز هم مجالس داشتند و ما هم می‌رفتیم در مجالس شرکت می‌کردیم و واقعاً مجالس پرخیر و برکتی بود، خیلی، اتفاقا آقای مطهری هم آمدند، مرحوم آقای مطهری آمدند مشهد.

یه روز مرحومِ آقای مطهری به آقا می‌گویند که آقا ما قرار گذاشتیم پس فردا با علّامه طباطبایی برویم سبزوار به زیارت حاجیِ سبزواری، ماشین هم جا دارد اگر شما می‌خواهید با هم برویم اونجا آقا عذر می‌آورند و می‌فرمایند که من نمی‌توانم کاری دارم فلان دارم یه عذری می‌آورند مؤدّبانه و چیز می‌کنند بعد اونها هم می‌روند ایشون با مرحوم علّامه طباطبایی می‌روند سبزوار و زیارت مرحوم حاجی

سبزواری و برمی‌گردند. آقا رو می‌کنند به ما. گفتند آقاجان کسی که به زیارت علّی بن موسی الرّضا می‌آید نباید به کس دیگه نگاه کند اصلاً نباید توجّه کند به غیر علّی بن موسی الرّضا، آیا به جای رفتن سبزوار بهتر نیست دو ساعت بیایی تو حرم بنشینی؟ او عذر مودّبانه آوردند ولی مسئله از این قرار بود اصلاً نباید.... حاجی سبزواری کی است؟ شیخ عطّار کی است؟ بایَزید کی است؟ تمام اینها فانی هستند در علی ابن موسی الرّضا، اوست و بس، و همه صفر و هیچ.

تو بیا زیارت علی بن موسی الرّضا هزار برابر هم به حاجی سبزواری ثوابش رو می‌دهند که تو بخواهی بروی، هم به تو می‌دهند ـ این عبارت آقاست ها! از خودم نمیگم ـ فرمودند تو به زیارت امام رضا برو هزار مقابل ثوابی که به دیدن حاجی می‌روی و اینقدر چرخ ماشینت می‌چرخد اینقدر هزارتا به تو، هزارتا هم به اون می‌دهند، امام رضا واسهٔ خودش نگه نمی‌دارد اون پخش می‌کند حالا صله‌ای که امام رضا به حاجی بده با صله‌ای که تو

بدهی بروی اونجا حمد بخوانی [برابری می‌کند؟] خاک بر سر ما که پاشیم بریم اون صله....، حاجی، می‌گوید صد سال نخواستیم پاشی بیای! تو بجای این که می‌اومدی قبر من، بلند می‌شدی می‌رفتی امام رضا، من از دست اون می‌گرفتم یک مو از دست او گرفتن برای من از عرش بالا رفتن بالاتر است که تو بیای حالا سر قبر [من.] این چی است؟ این معرفت آقا را می‌رساند و این مطلب امتیاز بین آقا و غیر آقا بوده.

بزرگان مراتب دارند هر کدام در جای مشخص است، ولی خلوص و این طلا کدام خالصیش بیشتر است؟ این فلز این مَتِرْیالی که الآن این، خلاصه این ریخت و این....ـ بقول آقای مهندس ایشون دیگه توی [این] مسائل [هستند]، آقا ما فضولی می‌کنیم ها! تو قضایای ریخته‌گری شما و اینا میایم دخالت می‌کنیم اگر هرجا اشتباه کردیم بفرمائید درست است ـ ها؟ این چه مقدار خالصی دارد و چه مقدار غیرخالصی دارد؟ اونی بالاتر است که خالصیش بالا است، به نسبت به امام خالصیش بیشتر است امام خالصیش صددرصد است این نود باشد، نود و پنج

باشد بعضی‌ها هم ممکن است مثل خود حضرت صددرصد باشند ولی زیر بلیت امام و زیر ولایت امام، آقای حدّاد صددرصد بود اینطور که از عبارت..... آقا هم چی؟ اونم که دیگه شاگرد آقای حدّاد و گفتم دیگه بهتون.

حالا همچنین شخصی ممکن است انسان پیشش برود و دعوتی بکند و او اجابت نکند؟ احتمال؟ نه، چرا؟ چون دیگه خودی ندارد اون دیگه برای خودش منفعتی را در نظر نمی‌گیرد برای خودش اصلاً در نظر نمی‌گیرد اون چی است؟ اون متحّقق به حق شده لذا هر کسی که این حالت را ندارد انسان وقتی که یک طلبی از او بکند یک امنیه‌ای را در او داشته باشدآرزویی داشته باشد اوّل چکار می‌کند؟ اوّل نفع خودش را در نظر می‌گیرد.

می‌گویند در زمان سابق، زمان شاه این وزارت بازرگانی اون مسئولینی که مثلاً اونجا بودند یه کسی می‌رفت پیششون و می‌خواست برود تجارت کند، اوّل این نگاه می‌کرد که چقدر از این آقا گیر این می‌آید؟ اگر می‌دید معتنابه است، بهش اجازه می‌داد

اجازه‌ی صدور کالا می‌داد اجازهٔ ورود کالا می‌داد اجازه....، ولی اگر می‌دید نه، خیلی ندارد، هی دور می‌گردوندش هی سر می [دوندش] ـ این مال سابق بود الآن که اینطور نیست ـ هی دور می‌گردوند امّا اون شخصی که دیگه خودش را مطرح نمی‌کند دیگه یعنی چی که بخواهد به این حرف‌ها نگاه کند؟ اصلاً معنی دارد؟ چه معنی دارد؟

مثل این که فرض بکنید که یه روزه داری، یه مقداری بهش شیرینی بدهند بگویند آقا اینو به چند تا بچّه تقسیم کن هیچ می‌گوید یکی‌شو برای خودم بردارم؟ نه آقا! تو که روزه هستی. اصلا هیچ در ذهنش می‌آید یکی‌شو الآن برای خودم بردارم ندهم به این؟ فرض می‌کنیم که افطار و فلان و همه چیزش هم [جور باشد.]، این اصلاً زمینه برای خوردن ندارد، نمی‌تواند بخورد، نه بابا! همه رو چکار می‌کند؟ همه رو مصلحت رو در نظر می‌گیرد اگر این بچّه بزرگتر است دوتا شیرینی بهش می‌دهد این کوچکتر است یک شیرینی بهش می‌دهد، تقسیم می‌کند همه رو می‌دهد.

اولیاء خدا و پروردگار متعال، اینها اصلاً ـ حالا

خدا که بجای خودش اون دیگه ـ اینها اصلاً نفس ندارند تا این که بخواهند در نظر بگیرند بالا و پایین کنند بسنجند کم زیاد بعد حالا چه نحوه برخورد کنند لذا هر کسی در این دنیا غیر از خدا یا غیر از ولیّ خدا هر کس می‌خواهد باشد، انسان او را بخواهد هیچ امیدی ندارد به این که او برآورده می‌کند یا نمی‌کند؟ آیا منافعش اقتضا می‌کند یا نمی‌کند؟ طلبی رو از او بخواهد آیا او می‌آید انجام بدهد یا نه؟ پس فقط کی می‌ماند برای انسان؟ یک ذات، و اون پروردگار است فقط اوست که در ارتباط با انسان فقط ما را نگاه می‌کند نه خودش را چون خودش غنی بالذّات است هر چی هم بدهد یک سر سوزنی از معدن او کم نمی‌شود از این جیب تو اون جیب ریخته، مهره‌ها عوض شده از بین نمی‌رود.

یکی اومده پیش من شکایت می‌کرد، ناله، آقا پانصد هزار تومان از فلان کس می‌خواهم نمی‌دهد گفتم آقا خاطرت جمع، پانصد هزار تومان تو سر جاش است اصلاً اصلاً... گفت چطور؟ گفتم آقا، گفتم که تو اگر این پانصد هزار تومان داشتی چکار

می‌کردی؟ می‌رفتی گوشت می‌خریدی نمی‌دانم چی می‌خریدی، فلان می‌کردی دیگه؟ درسته؟ الآن هم دارند می‌روند واسَت گوشت می‌خرند فلان همون پول و اسکناس دارد می‌چرخد هیچ ناراحت نباش. خب حالا شما همین حال را نسبت به بالاتر نگاه کنید چرا غصّه می‌خورید؟ چرا ناراحتی می‌کشید؟ فرض بکنید الآن خدا آمده اینو ورداشته از اینجا گذاشته اینجا، اینو از اینجا ورمیدارد می‌گذارد یه جا، اگر خدا می‌آمد اینکار رو می‌کرد به خدا اعتراض می‌کردی؟ ای خدای کذای کذا بلند شدی آمدی پول منو از جیبم ورداشتی! نه! مال اونِ دیگه حالا خدا اینکار را می‌کند منتهی خودش را نشان نمی‌دهد پس قضیّه چه فرقی کرد؟ همون است دیگه، خودش را منتهی نشان نمی‌دهد. خدا غنّی بالذّات است و بواسطهٔ غناء بالذّاتی که دارد چی است؟ مصلحت انسان را در نظر می‌گیرد و خود را اصلاً مدّ نظر نمی‌آورد. اصلاً مدّ نظر آوردن غلط است.

پس بنابراین سالک باید از نقطهٔ نظر اتّجاه در توحید و اتّجاه سیر صحیح خودش، این نکته را نباید فراموش کند که یک مبدأ باید در نظر سالک باشد و

بس و هرچه از او تنازل کند اشکال ندارد ولی از کیسه‌اش رفته، از کیسه‌اش رفته.

امیدواریم که خداوند متعال ما را متحقّق به این حقایق بگرداند و این عبارات عرش بنیان و عالیة المضامین امام سجّاد علیه السّلام را به احسن وجه در ما متحقّق کند

اللهم صل علی محمد و آل محمد